

یادگاری از زبان عشق

The Language of Love: A Keepsake

گردآوری و ترجمه: امیر علی سیاسی

Translator: Amir Ali Siassi



سرشناسه	:	سیاسی، امیرعلی، ۱۳۵۸ - گردآورنده، مترجم
عنوان و نام پدیدآور	:	یادگاری از زبان عشق = The language of
مشخصات نشر	:	گردآوری و ترجمه امیرعلی سیاسی.
مشخصات ظاهری	:	تهران: اتاق آبی، ۱۳۹۸.
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۵۵۹۰-۴۱-۸
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
موضوع	:	عشق -- کلمات قصار
موضوع	:	Love -- Quotations, maxims, etc
موضوع	:	نکته‌گویی‌ها و گزینه‌گویی‌ها
موضوع	:	Aphorisms and apothegms
رده بندی کنگره	:	۶۰۸۴PN
رده بندی دیویی	:	۸۰۸/۸۸۲
شماره کتاب‌شناسی ملی	:	۵۸۵۷۶۱۷



انتشارات اتاق آبی

یادگاری از زبان عشق

گردآوری و ترجمه: امیر علی سیاسی

چاپ اول: ۱۳۹۸، تیراژ: ۱۵۰

چاپ و صحافی: پردیس دانش

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۵۹۰-۴۱-۸

ناشر: اتاق آبی، تلفن: ۸۸۳۲۹۹۴۷ - ۰۹۱۹۰۲۸۰۷۹۹

Email: blueroomads@gmail.com

قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان

Life is the flower of which love is the honey.

Victor Hugo

زندگی مثل گُلی است که عشق عسل آن است.

ویکتور هوگو

TIME IS

Too slow for those who Wait,
Too swift for those who Fear,
Too long for those who Grieve,
Too short for those who Rejoice;
But for those who Love,
Time is Eternity
"Henry van Dyke"

زمان هست

بسیار یواش است برای آن‌هایی که صبر می‌کنند،
بسیار تند است برای آن‌هایی که می‌ترسند،
بسیار طولانی است برای آن‌هایی که غمگین‌اند،
بسیار کوتاه است برای آن‌هایی که لذت می‌برند،
ولی برای عاشقان زمان جاودان است.
"هنری ون دایک"

The best way to know life is to love many things.

بهترین روش شناختن زندگی عشق ورزیدن به خیلی چیزهاست.

Lighted Lamp

Love is something eternal - the aspect may change, but not the essence. There is the same difference in a person before and after he is in love as there is in an unlighted lamp and one that is burning. The lamp was there and it was a good lamp, but now it is shedding light, too, and that is its real function.

“Vincent Van Gogh”

لامپ روشن

عشق جاودان است - ظاهرش شاید تغییر کند ولی ذاتش نه. همان تغییر در یک فرد است، قبل و بعد از این که عاشق شود. شبیه لامپ خاموش وقتی که روشن می شود. لامپ آن جا بود و خوب بود، ولی حالا درخشنده است، و آن کاربرد اصلی اش است.

"وینسنت ون گوته"

LOVE

There is no difficulty that enough love will not conquer;
No disease that enough love will not heal;
No door that enough love will not open;
No gulf that enough love will not bridge;
No wall that enough love will not throw down;
No sin that enough love will not redeem...
It makes no difference how deeply seated may be the
trouble,
How hopeless the outlook,
How muddled the tangle,
How great the mistake, -
A sufficient realization of love will dissolve it all...
If only you could love enough,
You would be the happiest and most powerful being in
the world.
"Emmet Fox"

عشق

هیچ سختی نیست که عشق نتواند بر او پیروز بشود،
هیچ بیماری‌ای نیست که عشق کافی آن را التیام ندهد،
هیچ دری نیست که عشق به اندازه نتواند وارد شود،
هیچ خلیجی نیست که عشق کافی نتواند پلی بر او باشد،
هیچ دیواری نیست که عشق کافی نتواند براندازد،
هیچ گناهی وجود ندارد که آن قدر عشق نتواند ببخشد،
فرقی نمی‌کند مشکل چقدر می‌تواند عمیق باشد،
چقدر نومیدکننده است دیدگاه،
یا چقدر پیچیده است مسأله،
چقدر بزرگ باشد اشتباه،
فهم لازم عشق همه را حل می‌کند،

فقط اگر می توانستی به اندازه عاشق باشی،
شادترین و قدرتمندترین فرد زمین می بودی.
"امت فاکس"

I do my thing and you do your thing
I am not in this world
To live up to your expectations
And you are not in this world to live up to mine.
You are you and I am I
And if by chance we find each other, it is beautiful.
"Fredrick S. Pearls"

من به کار خودم می پردازم و تو به کار خودت،
ما در این دنیا نیستیم که شبیه معدن انتظارهای همدیگر
را برآورده کنیم،
تو خودت هستی و من خودم،
و اگر همدیگر را پیدا کنیم بسیار زیباست.
"فردریک س. پرلس"

Our love was pure as the snow on the mountains
White as a moon between the clouds
"Cho Wen-Chun"

عشقمان به پاکی برف روی کوهها بود، سفید مثل ماه بین ابرها
در آسمان.
"چو ون - چون"

He who defends with love will be secure;
Heaven will save him, and protect him with love.

یادگاری از زبان عشق ۹

کسی که با عشق حفاظت می‌کند امن خواهد بود، چون بهشت با
عشق محافظت‌اش خواهد کرد.

By the accident of fortune, a man may rule the world for
a time.
But by virtue of love, he may rule the world forever.

با اتفاق و بخت برای زمانی می‌توانیم حاکم جهان باشیم
ولی با عشق همیشه می‌توانیم حاکم جهان باشیم.

Kindness in words creates confidence.
Kindness in thinking creates profoundness.
Kindness in feeling creates love.
“Lao Tzu”

مهربانی در کلام باعث اعتماد به نفس است.
مهربانی در اندیشه باعث تعمق است.
مهربانی در احساس باعث عشق است.
"لایو تزو"

Take twin mounds of clay
Mold them as you may
Shape one after me,
Another after thee.
Then quickly break them both.
Remix, remake them both—
One formed after thee,
The other after me.
Part of my clay is thine;
Part of thy clay is mine.
“Kwan Tao-Shing (13th Century)”

دو پیمانہ گلِ شکل بدہ
یکی بہ شکل خودم
و دیگری بہ شکل خودت
سپس زود جفت‌شان را بشکن
و بازسازی‌شان کن
یکی بہ شکل خودت
و دیگری بہ شکل خودم
حالا ہم گلِ من در تو هست، ہم گلِ تو در من.
"کوان تایو- شینگ (قرن ۱۳)"

Is the day better than the night?
Or is the night better than the day?
How can I tell?
But this I know is right:
Both are worth nothing
When my love's away.
"Amaru"

آیا روز بہتر از شب است؟ یا شب بہتر از روز؟
چطور بتوانم بگویم؟ ولی این را درست می‌دانم:
هیچ کدام ارزش ندارند وقتی عاشق نیستم.
"آمارو"

Although I have a lamp and fire,
Stars, moon, and sun to give me light,
Unless I look into your eyes, All is dark night
"Bhartrhari"

اگرچه لامپ و مشعل دارم
ستارگان، ماه و خورشید روشنایی می دهند
تا من توی چشم‌هایت نگاه نکنم، تمام مثل شب تاریک است.
"بهارتراری"

All that we are is the result of what we think.
How then can a man escape being filled with hatred,
If his mind is constantly repeating...
He misused me, he hit me, he defeated me, he robbed
me--?
Hatred can never put an end to hatred;
Hate is conquered only by love.
"Buddha"

ما نتیجه تمام افکارمان هستیم
پس ما چطور می توانیم عبور کنیم از نفرت
اگر در ذهن مرتب تکرار بکند
که او از من سوء استفاده کرد، از من دزدی کرد
نفرت هیچ وقت با نفرت قطع نمی شود
نفرت فقط با عشق قطع می شود.
"بودا"

If all the world were mine to plunder
I'd be content with just one town,
And in that town, one house alone,
And in that house, one single room,
And in that room, one cot only,
For there, asleep, is the one I love.
"Ancient Sanskrit poem"

اگر تمام دنیا دست من بود
با یک شهر راضی می شدم.
و در آن شهر فقط یک اتاق
و در آن اتاق فقط یک تختخواب سفری
و آن جا در خواب ناز معشوقم.
"گفتار کهن سانسکریت"

Blow wind, to where my loved one is,
Touch him, and come and touch me soon:
I'll feel his gentle touch through you,
And meet his beauty in the moon.
These things are much for one who loves—
A person can live by them alone—
That he and I breathe the same air,
And that the earth we tread is one.
"Ramayana"

باد بوز به سوی معشوقم
لمس اش کن و بیا من را هم زود لمس کن
من لمس اش می کنم از طریق احساس اش
و زیبای اش را بین در ماه
این چیزها زیاد است برای عاشقان
یک شخص تنها با این ها هم زنده است
که من و او نفس هم را می کشیم
و هم قدم روی این زمین خاکی هستیم.
"رامایانا"

The wind that sweeps down Ikaho

One day it blows, they say, another it does not blow
Only my love knows no time.
"Azumauta"

بادی که از ایکاهو می آید
می گویند یک روز می وزد و روز دیگر نه
فقط عشق من است که لازمان و لامکان است.
"ازوماتا"

It is a good thing to be rich and strong,
But it is a better thing to be loved.
"Euripides"

خوب است که ثروتمند و قدرتمند باشیم،
ولی چه بهتر از عاشق بودن.
"یورپیدس"

Of all the creations of the earth and heaven
Love is the most precious.

از تمام خلقت زمین و بهشت، عشق ارزشمندترین است.

Some say the most beautiful thing
on this dark earth is a cavalry regiment,
Some a battalion of infantry on the march,
And some a fleet of long oars.
But to me the fairest thing is when
one is in love with someone else.
"Sappho (580 B.C.)"

بعضی می‌گویند زیباترین چیز روی این کره‌ی تاریک
یک هنگ سوار است، بعضی نیروهای ارتشی پیاده
و بعضی می‌گویند یک ناوگان با پاروی دراز،
ولی به نظر من زیباترین حالت تجربه عاشق شدن است.
"سافو (۵۸۰ قبل از میلادی)"

The oceans waters cannot quench love, neither can the
floods drown it.
"Song of Solomon 8:7"

آب‌های دریاها آتش عشق را خاموش نمی‌کند، و سیل‌ها نمی‌تواند
غرقش کند.
"آواز سلیمان، ۸:۷"

Entreat me not to leave thee,
And to return from following after thee:
For whither thou goest, I will go; Where thou lodgest, I
will lodge;
Thy people shall be my people, and thy God my God;
Where thou diest, will I die, and there will I be buried:
The Lord do so to me, and more also,
If aught but death part thee and me.
"Ruth 1:16-17"

التماسم کن که شما را ترک نکنم و برگردم از دنبال کردنت،
چون هر جا بروی، من هم می‌روم و هر جا بمانی، من هم می‌مانم.
مردمانت مردمانم هستند و خدایانت خدایانم.
آن جا که شما ترک این جسم خاکی کنید من در همان جا خاک
می‌شوم.

خدا این همه کار با من می‌کند، مگر این که مرگ جدای مان کند.
"روث، ۱۷-۱۶:۱"

My beloved spake, and said unto me,
Rise up, my love, my fair one, and come away.
For, lo, the winter is past, the rain is over and gone;
The flowers have bloomed; the time of singing birds has
come,
And the voice of the turtle is heard in our land;
The fig tree putteth forth her green figs,
And the vines with the tender grape give a good smell.
Arise, my love, my fair one, and come away.
"The Song of Solomon 2:10-13"

معشوقم گفت: بلند شو عزیزم و با من بیا، زمستان گذشت
و باران تمام شد،
گل‌ها شکوفا شدند، روی زمین و زمان آواز پرندگان شروع شد،
این جا صدای لاک‌پشت شنیده می‌شود و درخت انجیر سبز
میوه‌اش را هدیه می‌کند،
درخت مو با انگور محبت آمیزش بوی خوشی می‌دهد.
بلند شو عزیزم و با من بیا برویم.
"آواز سلیمان، ۱۳-۱۰:۲"

...a man leaves his father and mother,
and clings to his wife,
and the two become one flesh.
"Genesis 2:18, 21-24"

...مردی پدر و مادرش را ترک می‌کند

و می چسبد به همسرش
و می شوند یک جسم.
"کتاب پیدایش، ۲۴-۲۱، ۲:۱۸"

Let us not love in word, neither in tongue, but in deed
and in truth.
"John 3:18"

فقط عاشق علم و بیان نباشیم.
محور عاشقان عمل و حق شان است.
"یوحنا، ۳:۱۸"

Love knows no limit to its endurance,
No end to its trust, no fading of its hope;
Love outlasts everything and stands when all else has
fallen.
"Corinthians 13:7-8"
"Phillips Translation"

عشق همیشه پایدار است، بی نهایت اعتماد و امید دارد.
عشق از همه چیز بیشتر پایداری و استقامت دارد.
"کرینتیانس، ۸-۷، ۱۳"
"ترجمه فیلیپس"

Love consists in this that two solitudes
Protect and touch and greet each other.

عشق تشکیل می شود از دوتا تک که به هم احترام می گذارند،
همدیگر را می فهمند و از هم محافظت می کنند.

I am so glad that you are here, it
helps me to realize how beautiful my world is.
من بسیار خوشحالم که این جایی، چون کمکم کردی بینم چقدر
جهانم زیباست.

There's a miracle that happens every time to those who
really love:
The more they give, the more they possess
Of that precious nourishing love
From which flowers and children get their strength
"Ranier Maria Rilke"

معجزه‌ای است که رخ می‌دهد، هر وقت عاشق می‌شویم
هر چه بیشتر می‌دهیم، بیشتر داریم، از آن عشق ارزشمند
که گل‌ها و بچه‌ها قوت‌شان را از آن می‌گیرند.
"رانیر ماریا رایک"

Doubt that the stars are fire; doubt that the sun moves;
Doubt truth to be a liar, but never doubt I love.

شک کن که ستارگان آتش هستند و خورشید سیار است.
شک کن که حقیقت دروغ‌گوست، ولی هیچ وقت شک نکن
که من عاشقم.

My bounty is as boundless as the sea, my love as deep;
The more I give to thee the more I have, for both are
infinities.

بخشنده‌گی‌ام بیکران و به عظمت دریا

هر چی بیشتر می‌دهم بیشتر دارم، چون هر دو بی‌نهایت‌اند.

Love's Not Time's Fool
Let me not to the marriage of true minds admit
impediments.
Love is not love which alters when alteration it finds,
Or bends with the remover to remove,
O, no! it is an ever-fixed mark, that looks on tempests
never shaken;
It is the star to every wandering bark,
Whose worth's unknown, although his height be taken.
Love's not Time's fool, though rosy cheeky lips within
bending compass come;
Love alters not with brief hours and weeks, but bears it
even to doom's edge.
If this is error proved upon me, I never writ, nor no man
ever loved.
"William Shakespeare"

عشق مسخره وقت نیست
نگذار من جلوی شباهت‌های افکار مانع بگذارم
در تفاوت‌ها عشق تغییر نمی‌کند
از آن جایگاه ثابت جوش و خروش را راحت تحمل می‌کند
آن مثل ستاره است که قدرش را نمی‌دانیم ولی می‌دانیم والاست
عشق مسخره وقت نیست که با ساعت‌های کوتاه
و هفته‌ها تغییر کند
ولی تحمل‌شان می‌کند تا فنای جسم
اگر اشتباه می‌کنم، هرگز نمی‌نوشتم، هرگز کسی عاشق نمی‌شد.

Shall I compare thee to a summer's day?
Thou art more lovely and more temperate:

Rough winds do shake the darling buds of May,
And summer's lease hath all too short a date:
Sometime too hot the eye of heaven shines,
And often is his gold complexion dimmed;
And every fair from fair sometime declines,
By change or nature's changing course untrimmed;
But thy eternal summer shall not fade
Nor lose possession of that fair thou owest;
Nor shall Death brag thou wanderest in his shade,
When in eternal lines to time though growest;
So long as men can breathe or eyes can see,
So long lives this and this gives life to thee.

آیا شما را با روز تابستانی مقایسه کنم؟
شما دلپذیر و ملایم تر هستی
بادهای خشن جوانه‌های اردیبهشت را تکان می‌دهند
و کرایه تابستان زمانش کم است
بعضی وقت‌ها چشم بهشت بسیار داغ می‌درخشد
و اغلب رنگ طلایی‌اش کم‌رنگ‌تر می‌شود
و گاهی هر عادل از عادلی دیگری شکست می‌خورد
از تغییر یا روش تغییر طبیعت در امان است
ولی تابستان جاودانت فنا ناپذیر است
و همیشه چشم انتظار چیزی که باید جواب بدهد
و همچنین نه مرگ رجز می‌خواند که زیر سایه‌اش بودی
وقتی روی خط جاودان سوء به زمان تو رشد کردی
تا وقتی که آدم‌ها نفس دارند و بینا هستند
کاری زنده می‌ماند که به شما حیات می‌بخشد.
"ویلام شکسپیر"

That love is all there is, is all we know of love.
"Emily Dickinson"

جز عشق وجود ندارد، این تنها چیزی است که در باره عشق
می‌دانیم.
"املی دیکینسان"

To My Dear and Loving Husband
If ever two were one, then surely we.
If ever man were loved by wife, then thee,
If ever wife was happy in a man,
Compare with me, ye women, if you can.
I prize thy love more than whole mines of gold
Or all the riches that the East doth hold.
My love is such that rivers cannot quench,
Nor ought but love from thee, give recompense.
Thy love is such I can no way repay,
The heavens reward thee manifold, I pray.
Then while we live, in love let's so persevere
That when we live no more, we may live ever.
"Anne Bradstreet (1660 A.D.)"

به شوهر عاشق و عزیزم
اگر وقتی دوتا یکی بود، حتماً ما بودیم.
اگر زنی عاشق شوهرش بود، من بودم،
اگر زن از شوهرش راضی بود، من بودم.
ارزش عشقم را بیشتر از مین‌های طلا و تمام ثروت شرق می‌دانم
عشقم چنین است که رودها نمی‌توانند سیراب کنند
فقط عشق خودت است که جبران می‌کند

عشق تو طوری است که جبران ناپذیر است
التماس می‌کنم از آسمان‌های بهشت که پادشاهش را بگیری
تا زمانی که زنده‌ایم عاشق باشیم
که وقتی نیستیم دیگر، جاوید باشیم.
"عن بردستريت (۱۶۶۰ میلادی)"

The sea has its pearls the heaven its stars
But my heart, my heart my heart has its love.

دریا صدف دارد و آسمان ستارگان را، ولی قلبم عشق‌اش را دارد.

Nature produces the greatest results with the simplest
means.

These are simply the sun, flowers, water, and love.
"Heinrich Heine"

طبیعت زیباترین دست‌آورد با ساده‌ترین وسیله. این‌ها آفتاب،

گل‌ها، آب، و عشق‌اند.

"هاینریک‌هاین"

Love is...

عشق هست...

...the principle of existence and its only end.

"Benjamin Disraeli"

..اصول هستی و تنها مقصودش

"بنجامین دیسرلی"

...goodness, and honor, and peace and pure living.
"Henry van Dyke"

...خوبی، عزت، صلح، و زندگی خالص
"هنری ون دایک"

...the enchanted dawn of every heart.
"Lamartine"

...طلوع افسون هر دلی
"لامارتین"

...a trembling happiness.
"Khalil Gibran"

...شادی پُر جنب و جوش
"خلیل جبران"

...the emblem of eternity:
it confounds all notion of time,
effaces all memory of a beginning, all fear of an end.
"Madame De Stael"

...علامت جاودانه:
مفهوم زمان را مات می کند،
خاطره شروع و تمام ترس از پایان را پاک می کند.
"مادام ده ستایل"

...like a lovely rose, the world's delight.

“Christina Rossetti”

...مثل یک گل رُز لذت همه جهان

"کریستینا روزتی"

...the dawn of civility and grace.

“Ralph Waldo Emerson”

...طلوع شرافت و فیض

"رالف والدو امرسان"

...the exchange of two fantasies and the contact of two
skins.

“Nicholas Chamfort”

...تبادل دو رویا و تماس دو بدن

"نیکولاس چامفورت"

...to the moral nature exactly what the sun is to the
earth.

“Balzac”

...نسبت به طبیعت اخلاقی، دقیقاً همان چیزی است که خورشید به

جهان است.

"بالزاک"

...the master key that opens the gates of happiness.

“Oliver Wendell Holmes”

...شاه کلیدی برای باز کردن درهای شادی است.

"آلیور وندل هومز"

...a second life; it grows into the soul, warms every vein,
beats in every pulse.

"Joseph Addison"

...تولد مجدد، در روح رشد می کند و رگ و ریشه ها را گرم می کند

و در هر نبض می تپد.

"یوسف آدیسن"

...the beauty of the soul.

"St. Augustine"

...جمال روح است.

"عبدال آفاستین"

...light from heaven; a spark of that immortal fire.

"Lord Byron"

...نور از آسمان بهشت، جرقه ای از آن آتش جاویدان.

"لرد بیران"

...the Mother of Art, inspirer of poet, patriot, and
philosopher.

...مادر هنرهاست، الهام بخش شاعران، میهن دوستان و فیلسوفان.

...the magician, the enchanter, that changes worthless
things to joy.
"Robert Ingersoll"

...جادوگر و افسونگری که چیزهای بی‌ارزش را به چیزهای
لذت‌بخش تبدیل می‌کند.
"رابرت اینگرسال"

You and I
My hand is lonely for your clasping, dear; my ear is tired
waiting for your call.
I want your strength to help, your laugh to cheer;
Heart, soul and senses need you, one and all.
I droop without your full, frank sympathy; We ought to
be together-you & I;
We want each other so, to comprehend the dream, the
hope, things planned, or seen or wrought.
Companion, comforter, guide and friend, as love asks
love, thought asks thought.
Life is short, so fast the lone hours fly,
We ought to be together, you and I.
"Henry Alford"

تو و من
دست من دلش تنگ شد برای گرفتنات و گوش من خسته است
چون منتظره تماس تو است.
قوت تو را می‌خواهم که مددی برسانم، خنده تو را برای خوشنود
کردن.
قلب، روح، و حس‌هایم همه نیازت دارند.

من سر حال نیستم بدون همدردی صادقانه تو: ما باید با هم
باشیم.

چون ما همدیگر را می‌خواهیم که خواب‌مان را بفهمیم و امید و
برنامه‌های‌مان را.

هم صحبت، همدم، همراه و هادی همین‌طور که عشق از عشق
می‌پرسد، فکر هم از فکر می‌پرسد.

زندگی کوتاه است، زمان‌های تنهایی بسیار سریع می‌گذرد
بنابراین، ما باید با هم باشیم.

"هنری الفورد"

Love does not consist in gazing at each other,
but in looking outward in the same direction.
Antoine De Saint-Exupery

عشق شامل خیره شدن به هم نیست، بلکه با هم در یک جهت
نگاه کردن است.

"آنتوان ده سانت-آکسپری"

Outside are the storms and strangers: we—
Oh, close, safe, warm sleep I and she, -I and she!

بیرون توفان‌ها و غریب‌ها هستند، اما
ما نزدیک هم امن در تخت، مست خواب هستیم من و او.

Chance cannot change my love, nor time impair.

نه شانس می‌تواند عشق من را تغییر دهد و نه زمان.

What's the earth with all its art, verse, music, worth
Compared with love, found, gained and kept?
"Robert Browning"

این جهان ارزشش چیست با تمام هنرش، شعرش، موسیقی‌اش،
به نسبت عشق پیدا شده، کسب شده و نگه داشته شده.
"رابرت برانینگ"

Whoever lives true life, will love true love.
"Elizabeth Barrett Browning"

هر کسی زندگی حقیقی کرد عاشق عشق حقیقی است.
"الیزابت برت برانینگ"

How do I love thee? Let me count the ways.
I love thee to the depth and breadth and height
My soul can reach, when feeling out of sight
For the ends of Being and ideal Grace.
I love thee to the level of everyday's
Most quiet need, by sun and candle-light.
I love thee freely, as men strive for Right;
I love thee purely, as they turn from Praise.
I love thee with the passion put to use
In my old griefs, and with my childhood's faith.
I love thee with a love I seemed to lose
With my lost saints,-I love thee with the breath,
Smiles, tears, of all my life!—and, if God choose,
I shall but love thee better after death.
"Elizabeth Barrett Browning"

چطور عاشق تو هستم؟ بگذار راهها را بشمارم.

من عاشق عمق، وسعت، و رفعت تو هستم
روحم متصل است وقتی نمی بینم
هدف بودن با فیض ایده‌ال
کنار آفتاب و شمع روشن
آزادانه عاشقتم مثل کسانی که اهل حق‌اند
خالصانه عاشقتم وقتی آن‌ها از ستایش برمی‌گردند
عاشقتم با اشتیاقی که داشتم، در اندوه‌هایم و ایمان دوران بچگی
عاشقتم با عشقی که به نظرم از دست دادم با رفتن مقدسینم
عاشقتم با تمام نفس‌ها، خنده‌ها و اشک‌های زندگی‌ام
و اگر خدا بخواد عاشق‌تر خواهم شد وقتی بمیرم.
"الیزابت برت برانینگ"

What the heart has once owned and had, it shall never
lose.

آن چه را قلب دارد، هرگز از دست نخواهد داد.

Of all earthly music, that which reaches the farthest into
heaven is the beating of a loving heart.

از تمام موسیقی‌های زمینی، آن‌هایی که به بهشت برین می‌رسند
تپش قلب عاشق است.

Love is the river of life in this world. Think not that ye
know it who stand at the little tinkling rill, the first small
fountain.

Not until you've gone through the rocky gorges, and not
've gone through the lost the stream; not until you
meadow, and the stream has widened and deepened until

fleets could ride on its bosom; not until beyond the
meadow you've come to the unfathomable ocean, and
poured your treasures into its depths—not until then can
you know what love is.
"Henry Ward Beecher"

عشق رودخانه این جهان است، فکر نکن می‌شناسی کی ایستاده
زیر اولین آبشار کوچک.
تا از دره تنگ پر سنگ عبور نکردی و جریان آب را گم نکردی،
تا علفزار را عبور نکردی و جوی آب به پهنای دریای بیکران
نرسیده
و گنج‌هایت را در عمق‌اش نریختی، می‌توانی بدانی عشق چیست.
"هنری وارد بیچر"

Spring bursts today for love is risen and all the earth's at
play.
"Christina Rossetti"

بهار عشق می‌ترکاند چون امروز نو شد و تمام دنیا در رقص است.
"کریستینا رُزیتی"

A Birthday

My heart is like a singing bird
Whose nest is in a watered shoot;
My heart is like a rainbow shell
That paddles in a halcyon sea;
My heart is gladder than all these,
Because my love is come to me.
Raise me a dais of silk and down:
Hang it with fair and purple dyes;
Carve it in doves and pomegranates,

And peacocks with a hundred eyes;
Work it in gold and silver grapes,
In leaves and silver fleurs-de-lys;
Because the birthday of my life
Is come, my love is come to me.
"Christina Rossetti"

یک ولادت

قلبم غزل خوان است مثل پرندۀ که آشیانه‌اش در ساقه
سیراب است
قلبم صدف رنگین کمان پاروزنان در دریای روز آرام
قلبم خوش‌تر از همه این‌هاست چون معشوقم رسید
برای من تاج و تخت از طلای ۲۴ عیار بیار چون
به مقصود رسیدم.
"کریستینا رُزیتی"

Once I knew the depth where no hope was and darkness
lay on the face of all things. Then love came and set my
soul free. Once I fretted and beat myself against the wall
that shut me in. My life was without a past or future, and
death a consummation devoutly to be wished. But a little
word from the fingers of another fell into my hands that
clutched at emptiness, and my heart leaped up with the
rapture of living. I do not know the meaning of the
darkness, but I have learned the overcoming of it.
"Helen Keller"

زمانی بود که عمق ناامیدی و تاریکی بر چهره همه چیز بود.
آن زمان عشق آمد و جانم را رها کرد. وقتی بود که خودم را
سرزنش می‌کردم، چون احساس کردم که گذشته و آینده ندارم و

تنها فکرم مرگ بود. ولی کلماتی از دستان یکی افتاد در دستم که
لمس کردم و قلبم با نشاط زندگی پرید. من معنی تاریکی را
نمی‌دانم، ولی یاد گرفتم از تاریکی عبور کنم.

"هَلِن کِلِر"

I am drunk with the happiness love can give
I never knew how exciting it could be to live.

مست شدم با نشاطی که عشق توانست بدهد،
نمی‌دانستم که زندگی این قدر می‌تواند هیجان انگیز باشد.

The world affairs are many the important matters are few
The flow of light in the darkness the feeling of warmth
in the cold
And above all the knowledge of love to fill the great
void.
"David Polis"

کار و بار این جهان زیاد است، ولی موضوع‌های مهم کم‌اند
جریان نور در تاریکی یا حس گرما در سرما
و بیش از این‌ها خرد عشق که تهی بودن را پر کند.
"داوود پولیس"

Every soul is a celestial Venus to every other soul...
Love is our highest word, and the synonym of God.
"Ralph Waldo Emerson"

هر جان زهره آسمانی است برای جان دیگر...

عشق بالاترین کلام ماست و مترادف خداست.

"رالف والدو امرسان"

The sense of the world is short,-
Long and various the report,-
To love and beloved;
Men and gods have not outlearned it;
And, how often so ever they've turned it,
'Tis not to be improved.
"Ralph Waldo Emerson"

به قول معروف حس دنیا دو روزه است
تا به حال عاشق و معشوق
انسان و خدایان خسته نشده‌اند
و هر چقدر بالا پایین‌اش کردند از این بهتر نمی‌شود که نمی‌شود.
"رالف والدو امرسان"

I love you not as something private and personal,
Which is my own, but as something universal
And worthy of love which I have found.
"Henry David Thoreau"

عاشقتم نه به عنوان چیز خصوصی و شخصی،
بلکه به عنوان چیز کیهانی و عشقی که پیدا کردم.
"هنری داوود تورو"

I love you the more in that I believe
you have liked me for my own sake and for nothing else
"John Keats"

عاشقتم بیشتر به خاطر این که باور می‌کنم تو من را برای خودم
دوست داشتی و نه چیز دیگر.
"جان کیتس"

Love has power to give in a moment what toil can
scarcely reach in an age.

قدرت بخشندگی که محبت در یک آن دارد، به سختی در یک
عمر می‌توان به دست آورد.

Love does not dominate; it cultivates.
عشق حکم‌فرما نیست بلکه ترویج می‌کند.

It is the true season of Love
When we know that we alone can love,
That no one could ever have loved before us
And that no one will ever Love in the same way after us.
"Johann Wolfgang Von Goethe"

این فصل واقعی عشق است
وقتی دانستیم که فقط ما عاشقیم
و هیچ کس قبل از ما عاشق نبود
و دیگر کسانی مثل ما عاشق نمی‌شوند.
"جوهان ولفگانگ ون گوته"

When someone cares it's easier to speak
It's easier to listen, easier to play and work
When someone cares it's easier to laugh.

زمانی کسی دلسوز است راحت‌تر می‌شود صحبت کرد
راحت‌تر می‌شود گوش داد، راحت‌تر بازی و کار کرد
وقتی کسی واقعاً دلسوز است راحت‌تر می‌خندیم.

The ocean brought me peace, the wind gave energy
The sun warmed my spirit, the flowers showed me life
But it was you, who, made me feel love.

دریا صلح را به من بخشید و باد نیرویم داد
آفتاب گرم کرد روحم را و گل‌ها زندگی نشانم داده‌اند
ولی خودت بودی که حس عشق را در من زنده کردی.

Your heart is my heart, your truth is my truth, your
feeling is my feeling,
but the real strength of our love is that we share rather
than control each other's lives.
"Susan Polis Schutz"

قلبات قلبم است، حقیقتات حقیقتم است، احساسات احساسم
است،

ولی قوه واقعی عشق‌مان این است که تقسیم می‌کنیم، نه این که
زندگی همدیگر را کنترل کنیم.
"سوسن پولیس شوتس"

This name is connected with two legendary martyrs of
the third century, whose lives seem to be historically
based and who are commemorated on February 14th. One
was a Roman priest and physician who was imprisoned

for sympathizing with persecuted Christians. He became a convert and, although he is said to have restored the sight of the gaoler's blind daughter, he was clubbed to death (c.270). The other, bishop of Terni, Italy, was martyred, apparently also in Rome a few years later. It is possible they are different developments of the same original account and refer to only one person. St.

Valentine's Day as a lover's festival and the modern tradition of sending valentine cards have only accidental relation to the Saints and seem, rather, to be connected either with the Roman fertility festival of the Lupercalia (February 15th) or with the mating season of birds.

Chaucer refers to the latter in his Assembly of Fowls:

“For this was on Saint Valentine's Day,
When every fowl cometh to choose her make.”
“Saint Valentine”

این نام متصل است به دو شهید افسانه‌ای قرن سوم که زندگی‌شان همراه با تاریخ بوده و در فوریه ۱۴ جشن گرفته می‌شود. یکی کشیش و پزشک رومی بود که برای همدردی کردن با مسیحیانی که پاپی شده بودند، به زندان افکند شد. او مذهب‌اش را تغییر داد و حتی با این که به دختر زندانبان بینایی داد اما با ضربه‌ی زیاد چماق به قتل رسید (۲۷۰ میلادی). دیگر سرکشیش ترنی در ایتالیا، چند سال بعد در رم به شهادت رسید. ممکن است این رخدادها در مورد یک نفر باشد.

روز مقدس والنتاین به عنوان جشن عشاق و رسم مدرن فرستادن کارت پستال، فقط نسبت اتفاقی است با مقدسین و مستقیم‌تر با جشن باروری که در ۱۵ فوریه است یا فصل جفت‌گیری پرندگان است. چاسر به این نکته در مجالس ماکیان اشاره می‌کند:

"چون در روز والتاین هر مرغی یارش را انتخاب می کرد."
"مقدس والتاین"

In the Spring a young man's fancy lightly turns to
thoughts of love.
"Tennyson"

در بهار خیال یک مرد جوان به عشق تبدیل می شود.
"تنیسان"

To His Love
Shall I compare thee to a summer's day?
Thou art more lovely and more temperate;
Rough winds do shake the darling buds of May,
And summer's lease hath all too short a date:
Sometimes too hot the eye of heaven shines,
And often is his gold complexion dimmed;
And every fair from fair some time declines,
By chance, or nature's changing course, untrimmed.
But thy eternal summer shall not fade
Nor lose possession of that fair thou owest;
Nor shall Death brag thou wanderest in his shade
When in eternal lines to time thou growest.
So long as men can breathe, or eyes can see,
So long lives this, and this gives life to thee.
"William Shakespeare"

به معشوقش
شما را به روز تابستانی مقایسه کنم؟
ولی شما دوست داشتنی تر و ملایم تر هستی
بادهای تند تکان می دهند جوانه های بهار را

و اجاره تابستان خیلی کوتاه مدت است
بعضی روزهای خیلی داغ چشم بهشت می درخشد
و اغلب رنگ طلای اش تیره می شود
و هر خوب رو از خوب روی دیگر
بعضی وقتها سقوط می کند
از شانس یا تغییر طبیعت بکر
ولی تابستان جاوید پابرجاست
نه از دست می دهد مالکیت زیباروی را که می خواهد
و نه مرگ می گوید در سایه اش هستی
چون در خط جاودانه رشد می کنید
تا زمانی که آدمها نفس می کشند و می بینند
این زنده است و حیات بخش است.
"ویلام شکسپیر"

An orange on the table
Your dress on the rug
And you in my bed
Sweet present of the present
Cool of night
Warmth of my life.
"Jacques Prèvert"

پرتقالی روی میز
لباست روی قالیچه
و خودت توی تختم
هدیه‌ی شیرینم

شب خنکی
و گرمای زندگانی‌ام.
"جک پرورت"

'I thought you loved me.' 'No, it was only fun.' When we stood there, closer than all?' 'Well, the harvest moon was shining and queer in your hair and it turned my head.' 'That made you?' 'Yes.' 'Just one room and the light it made under the tree?' 'Well, your mouth, too.' 'Yes, my mouth?' 'And the quiet there that sang like the drum in the booth. You shouldn't have danced like that.' 'Like what?' 'So close, with your head turned up, and the flower in your hair, a rose that smelt all warm.' 'I loved you. I thought you knew I wouldn't have danced like that with any but you.' 'I didn't know. I thought you knew it was fun.' 'I thought you knew it was love you meant.' 'Well it's done.' 'Yes it's done...'
"Muriel Stuart"
"From In the Orchard"

فکر کردم عاشقم بودی.
نه، فقط گذرا بود.
وقتی آنجا ایستاده بودیم نزدیک‌تر از بقیه، ماه روی سرت
می‌درخشید و تعجب انگیز بود. او تو را ساخت؟
بله.
آیا نورش رسید زیر درخت، و همچنین به دهننت؟
دهنم؟ بله.
و سکوت آنجا، که مثل طبل در اتاقک بود.

تو نمی‌بایست آن جووری برقصی. خیلی نزدیک با سر بالا و گل رُز
در موهایت که بوی گرم می‌داد.
عاشقت بودم. فکر کردم می‌دانستی با هیچ کس
به جز خودت نمی‌رقصیدم.
نمی‌دانستم.
فکر کردم می‌دانستی خوش‌گذرانی است.
فکر کردم می‌دانستی مقصودت عشق بود.
ولی سرانجام گرفت.
بله به اتمام رسید.
"موریل ستویرت"

My dearest Beloved Emma, the dear friend of my
bosom. The signal has been made that the enemy's
combined fleet are coming out of the port. We have very
little wind, so that I have no hopes of seeing them before
tomorrow. May the God of battles crown my endeavors
with success; at all events, I will take care that my name
shall ever be most dear to you and Horatio, both of
whom I love as much as my own life. And as my last
writing, before the battle, will be to you, so I hope, in
God, that I shall live to finish my letter after the battle.
May heaven bless you, prays your
"Nelson to Lady Hamilton"
"Victory," October 19th, 1805

عزیزترین معشوقمِ اِما، دوست صمیمی و وفادارم. اعلام شد که
ارتش دشمن می‌خواهد حمله کند. ما نیرو کم داریم پس امید کمی
داریم که آن‌ها را تا فردا ببینم. امیدوارم خدای جنگ به داد من

برسد که صلح جویم. به این آرزو که زنده باشم که نامه‌ام را به
پایان برسانم.

"نلسن به خانم حاملتن"

"پیروزی، اکتبر ۱۹ ۱۸۰۵"

Enter Juliet

'Gallop apace, you fiery-footed steeds, towards
Phoebus' lodging; such a waggoner as Phaeton would
whip you to the west, And bring in cloudy night
immediately. Spread thy close curtain, love-performing
night! That rude day's eyes may wink, and Romeo leap
to these arms, untalked of and unseen. Lovers can see to
do their amorous rites by their own beauties: or if love
be blind, it best agrees with night. Come, civil night,
Thou sober-suited matron, all in black, and learn me
how to lose a winning match, played for a pair of
stainless maidenhoods; hood my unmanned blood,
bating in my cheeks, with thy black mantle, till strange
love, grown bold, think true love acted simple modesty.
Come, night; come, Romeo; come, thou day in night; for
thou wilt lie upon the wings of night whiter than new
snow on a raven's back. Come, gentle night, come,
loving black browed night, give me my Romeo; and,
when he shall die, take him and cut him out in little stars,
And he will make the face of heaven so fine that all the
world will be in love with night, and pay no worship to
the garish sun.'

"William Shakespeare"

"Romeo and Juliet, Act III, sc. ii."

ورودی جولیت

ای توسن‌های بادپای آتش‌زا، به سوی کاخ خورشید بشتابید چون
ارابه‌رانی، مانند فرزند خدای آفتاب، شما را به سوی غروب تازیانه

می‌زند. و بی‌درنگ شب تار ابرآلود را بیاورید. پرده‌ی تاریکی شب را که عاشقانه‌ترین است، به روی زمین پهن کنید تا چشم دشمن کور شود و رومئو خود را به آغوش من بیندازد و کسی او را نبیند و از او سخنی نگوید. جمال عشاق به آن‌هایی بینایی می‌بخشد که مراسم عشق خود را ببینند. و اگر عشق نابینا باشد با تاریکی شب بیشتر سازگار است. بیا ای شب مهربان، ای کدبانوی سیاه‌پوش موقر! به من بیاموز چه گونه یک نبرد پیروزمندانه را که به خاطر یک دوشیزه‌ی پاکدامن در گرفته است، ببازم. خون تشنه‌ام را که به گونه‌هاییم هجوم برده با پرده‌ی سیاه خود بپوشان تا این عشق ناآشنا، به خود جرات دهد و تصور کند که عشق واقعی به آزر و ساده‌دلی توصل جسته است. ای شب، بیا! ای رومئو بیا! بیا که تو در شب، روز منی! چون تو بر روی بال‌های سپیدتر از برفی جلوه می‌کنی که بر پشت کلاغ نشست است. بیا ای شب مهربان، بیا ای شب تاریک دوستدار من! رومئوی مرا به من بیخش و وقتی قرار است بمیرد، او را قطعه‌قطعه کن و ستاره‌هایی از او بساز که سرتاسر آسمان را چنان نورانی کند که تمام جهان دلباخته‌ی شب شوند و دیگر پرستشی نسبت به خورشید خیره کننده روا ندارند.

"ویلیام شکسپیر"

"رومیو و جولیت، پرده نمایش ۳، صحنه ۲"

Somewhere On The Way
I wanted to say a lot of things:
I wanted to say how often lately
Your bright image has wandered through
The dark rooms of my mind;
I wanted to say how good it is

To wake up every morning
Knowing that the day contains
Something that is you.
I wanted to say a lot of things:
I wanted to talk about
The changing color of moments,
The silent secret language
Of bodies making love.
I wanted to say that you
Are always only as far from me
As thoughts are from thinking.
I wanted to say I love you
In fourteen foreign languages
(Most Difficult of all) in English.
I wanted to say a lot of things.
But they all seem to have lost themselves
Somewhere on the way. And now I'm here
There's nothing I can say except
Hello, and Yes, I'd like some coffee,
And what shall we find to talk about
Before the night burns out?
"Peter Roche"

جایی در راه

می خواستم خیلی چیزها بگویم
و بگویم چقدر اخیراً تصویر شفاف شما
خطور کرد در ذهن تاریکم
می خواستم بگویم چقدر خوب است
که روز را شروع کنم با چیزی که از توست
می خواستم خیلی چیزها بگویم
می خواستم بگویم که لحظه‌ها رنگ عوض می کنند
جسم‌ها در عشق ورزیدن زبان رمزی خاموش دارند

می‌خواستم بگویم که ما با به یاد هم بودن نزدیک می‌شویم
می‌خواستم بگویم عاشقتم به چهارده زبان خارجی
سخت‌ترین آنها در زبان انگلیسی بود
می‌خواستم خیلی چیزها بگویم
ولی همه انگار خودشان را از یاد بردند
جایی در راه و حالا اینجا هستم
و هیچ برای گفتن ندارم
به جز سلام و بله، نیروی میل دارم
و درباره‌ی چی صحبت کنیم
قبل از اینکه شب تمام شود.
"پتر رش"

“Lovely creature I feel myself ashamed and completely
circumscribed in a dressing of you,
For you are a nice gal, and nothing but it.
Afore I see you, I thought all women was alike.
But now I find what a regular soft-headed, incredulous
turnip I must have been; for there ain’t nobody like you,
Though I like you better than nothing at all.
So I take the privilege of the day, Mary, my dear
As the gentlemen in difficulties did,
When he walked out of a Sunday,
To tell you that the first and only time I see you,
Your likeness was took on my heart in much quicker
time and brighter colors than ever a likeness
was took by any machine...
Although it does finish a portrait and put the frame and
glass on complete, with a hook at the end to hang it up
by, and all in two minutes and a quarter.

Except of me Mary my dear as your valentine and think
over what I've said. My Dear Mary, I will now
conclude.

Your love-sick,

"Pickwick"

"Charles Dickens"

"Sam Weller's valentine from The Pickwick Papers"

موجود با شکوه شرمزدهام که محدودت کردم. چون تو دختر خوبی
هستی. همین. قبل از اینکه تو را ببینم فکر کردم همه خانمها
شبيه هم هستند. ولی حالا فهمیدم چقدر سخت در اشتباه بودم،
چون کسی مثل تو نیست و من تو را بیشتر از همه دوست دارم.
بنابراین، حق ویژه به تو می‌بخشم ماری. چون تو قلبم را جایگاه
قبله کردی، سریع‌تر از شخصی که وارد و خارج می‌شود از کلیسا یا
مسجد. چون تو من را چنان شیفته و عاشق خود کردی که از حد
و قیاس گذشت. عاشق بیمارم.

"پیکویک"

"چارلس دیکنز"

"سام ولرز والتاین از کاغذهای پیکویک"

The sound of her silk skirt has stopped.
On the marble pavement dust grows.
Her empty room is cold and still.
Fallen leaves are piled against the doors.
Longing for that lovely lady
How can I bring my aching heart to rest?
"Emperor Wu-ti"
"China 2nd century B.C."

صدای دامن ابریشمی‌اش قطع شد

روی سنگ مرمر گرد جمع شد
اتاق خالی اش سرد و ساکت است
برگ‌های ریخته تکیه بر درها دارند
دل‌تنگ آن بانو چگونه بتوانم دلم را آرام کنم؟
"امپراتور وو-تی"
"چین قرن دوم قبل از میلاد مسیح"

LOVE

Love is real, real is Love;
Love is feeling, feeling Love.
Love is wanting to be loved.
Love is you, you and me,
Love is knowing we can be.
Love is touch, touch is Love;
Love is reaching, reaching Love.
Love is asking to be loved.
Love is free, free is Love;
Love is living, living Love.
Love is needing to be loved.
"John Lennon"

عشق

عشق حقیقی است، حقیقی است عشق
عشق احساس است، احساس عشق
عشق خواستن، عاشق شدن است
عشق تو هستی با من
عشق فهم بودن با هم
عشق لمس است، لمس عشق
عشق رسیدن است، رسیدن به عشق

عشق درخواست عاشق شدن است
عشق آزاد است، آزاد است عشق
عشق زندگی است، زندگی عشق است
عشق نیاز دارد به عاشق شدن.
"جان لنان"

I should like to relate this memory...
But it is so faded now...scarcely anything is left –
Because it lies far off, in the years of my early manhood.
A skin as if made of jasmine...
That night in August – was it August? – that night...
I can barely remember the eyes; they were, I think, blue..
Ah yes, blue; a sapphire blue.
"C.P. Cavafy"
"From Far Off"

دوست داشتم این خاطره را به اشتراک می گذاشتم...
ولی آن قدر کم رنگ شد تا حالا... چیزی از خودش نمانده
چون در دوران گذشته‌ی زمانه مردانگییم بود.
پوست ساخته شد از یاسمن... آن شب مردابی
آیا مرداب بود؟ آن شب... را به سختی به جا می آورم
چشم‌ها آبی بودند؟ بله، یاقوت کبود آبی.
"س.پ. کاوافی"
"از به دور بودن"

O Mistress Mine
O mistress mine, where are you roaming?
Oh, stay and hear; your true love's coming,
That can sing both high and low:

Trip no further, pretty sweeting;
Journeys end in lovers meeting,
Every wise man's son doth know.
What is love? 'Tis not hereafter;
Present mirth hath present laughter;
What's to come is still unsure:
In delay there lies no plenty;
Then come kiss me, sweet-and-twenty;
Youth's a stuff will not endure.
William Shakespeare

ای معشوقم کجا می‌روید؟
عاشقت همین جاست بیاید،
که می‌تواند هم تند و هم آرام بخواند:
از خود بیرون مرو
طلبیدن در مطلوب حل می‌شود
این را هر فرزند خردمند می‌داند
عشق چیست؟ به جز اینجا نیست:
وجد لحظه خنده‌آور است
آنچه رخ خواهد داد پنهان است:
در تاخیر هیچ فراوانی نیست
بنابراین من را ببوس
چون جوانی زود می‌گذرد.
"ویلیام شکسپیر"

Meeting At Night
The grey sea and the long black land;
And the yellow half-moon large and low;
And the startled little waves that leap
In fiery ringlets from their sleep,

As I gain the cove with pushing prow,
And quench its speed in the slushy sand.
Then a mile of warm sea-scented beach;
Three fields to cross till a farm appears;
A tap at the pane, the quick sharp scratch
And blue spurt of a lighted match,
And a voice less loud, through its joys and fears,
Than the two hearts beating each to each!
Robert Browning

ملاقات در شب

دریای طوسی و زمین دراز سیاه
و نیمه‌ی ماه زرد پهن
و موج‌های حیرت‌زده که می‌پرند
در حلقه‌های آتشین از خواب‌شان
پناهگاه را از کشتی که به دست می‌آورم
و آتش سرعتش در ماسه شعله می‌گیرد
با دو کیلومتر ساحل گرم
و سه زمین باید بگذریم تا برسیم به زمین کشاورزی
کبریت را روشن می‌کند
صداهای خفیف از طریق لذت و ترس
تا دو قلب که برای هم می‌تپند.
"رابرت برانینگ"

She Walks In Beauty

She walks in Beauty, like the night
Of cloudless climes and starry skies;
And all that's best of dark and bright
Meet in her aspect and her eyes:
Thus mellowed to that tender light

Which Heaven to gaudy day denies.
One shade the more, one ray the less,
Had half impaired the nameless grace
Which waves in every raven tress,
Or softly lightens over her face;
Where thoughts serenely sweet express
How pure, how dear their dwelling-place.
And on that cheek, and over that brow,
So soft, so calm, yet eloquent,
The smiles that win, the tints that glow,
But tell of days in goodness spent,
A mind at peace with all below
A heart whose love is innocent!
“Lord Byron”

در زیبایی راه می‌رود
در زیبایی راه می‌رود مثل شب
در سرزمین بی‌آبر و آسمان و پر ستاره
و در بهترین‌های روشنی و تاریکی
قرار می‌گیرد در صورت و چشمانش
جا می‌افتد با آن نور ملایمش
که بهشت حاشا می‌کند به روز پر زرق و برق
یک سایه بیشتر، یک پرتو کمتر
امواجش در هر تار مویش بود
جایی که افکار با آرامش و شیرین بیان می‌شوند
چه قدر عقیف و عزیز است جایگاه زیست‌شان
و بر روی آن لپ و بر آن ابرو
چقدر نرم و آرام ولی گویا
خندها که پیروزند و سایه‌ها که می‌درخشند

ولی بگو دربارهی روزهایی که در نیکی گذراندی
ذهنی در صلح با هستی و قلبی که عشقش بی گناه است.
"لورد بیران"

Absence
Music, when soft voices die,
Vibrates in the memory;
Odours, when sweet violets sicken,
Live within the sense they quicken.
Rose leaves, when the rose is dead,
Are heaped for the beloved's bed;
And so thy thoughts, when thou art gone,
Love itself shall slumber on.
"Percy Bysshe Shelley"

غیاب
موزیک، با خاموشی صداهاى لطیف،
ارتعاش دارد در خاطره
بوها، وقتی بنفشه دیگر لذت بخش نیست
در احساسی که تند می کند زنده است
وقتی گل رز مرده است، برای تخت معشوق می برند
و افکارم وقتی آنها می گذرند
عشق هنوز ادامه خواهد داشت.
"پرسی بیش شلی"

Poem
This morning,
Beneath the cracks in the kitchen ceiling
Watched by the stains on the walls

In spite of coffee spilled on the table cloth,
And burnt toast with broken promises,
In spite of many other reasons
Too numerous to mention,
And while a smashed chair
Looked on morosely,
You said you loved me.
Tonight I shall fly to Rome
To have you declared
A bona fide Miracle.
"Richard Sylvester"

شعر

امروز صبح بین ترک‌های سقف آشپزخانه
لک‌های دیوار را تماشا می‌کردند
در ضمن اینکه قهوه ریخت روی رومیزی
و نان سوخته و وعده‌های شکسته
و خیلی دلیل دیگر که نمی‌گویم
همزمان که صندلی شکست با ترش‌رویی نگاه کرد
تو گفتی عاشق من هستی
امشب من به رم پرواز می‌کنم
که ثابت کنم شما یک معجزه جدی هستی
"ریچارد سیلوستر"

Had we but World enough, and Time,
This coyeness Lady were no crime.
We would sit down, and think which way
To walk, and pass our long Loves Day.
Thou by the Indian Ganges side
Should'st Rubies find: I by the Tide
Of Humbler would complain. I would

Love you ten years before the Flood:
And you should if you please refuse
Till the Conversion of the Jews
My vegetable Love should grow
Vaster than Empires, and more slow.
A hundred years should go to praise
Thine Eyes, and on thy Forehead Gaze.
Two hundred to adore each Breast:
But thirty thousand to the rest.
An Age at least to every part,
And the last Age should show your Heart.
For Lady you deserve this State;
Nor would I love at lower rate.
But at my back I always hear
Times winged Charriot hurrying near:
And yonder all before us lie
Deserts of vast Eternity.
Thy Beauty shall no more be found;
Nor, in thy marble Vault, shall sound
My echoing Song: then Worms shall try
That long preserved Virginity:
And your quaint Honor turn to dust;
And into ashes all my Lust.
“Andrew Marvell”
“From To His Coy Mistress”

اگر ما زمین و زمان کافی داشتیم
این زن فروتن هیچ جرم نبود
ما می‌نشستیم و می‌اندیشیدیم
که چطور و چگونه روز عاشقانه‌مان را بگذرانیم
در کنار رود گنج هند لعل پیدا کنم
جریان فروتن‌تر باید شکایت کند
عاشقت بودم ده سال قبل از سیل

و اگر قبول نمی‌کنید تا یهودی‌ها تغییر مذهب بدهند
عشق سزیمجات وارم رشد خواهد کرد
بزرگ‌تر از امپراتوری‌ها اما یواش‌تر
صد سال باید ستایش شود
در چشمانم، و به پیشانیت توجه کند
دو صد سال برای قدردانی
ولی سی هزار برای باقی مانده
یک قرن برای هر قسمت و دوران آخر برای قلب است
چون شما لایق این حال هستی
و من در حد پایین‌تر عاشق نمی‌شوم
ولی پشتم صدای کالسکه‌ی بالدار زمان را می‌شنوم
که پیش رو همه‌مان است، کویرهای عظیم جاوید
زیبایی شما هرگز دیگر دیده نمی‌شود
و نه آهنگم را خواهی شنید در این گنبد
"آندریو مارول"
"از زن فروتنش"

Loving in truth, and fain in verse my love to show,
That one dear She might take some pleasure of my pain,
Pleasure might cause her read, reading might make her
know, Knowledge might pity win, and pity grace obtain,
I sought fit words to paint the blackest face of woe;
Studying inventions fine, her wits to entertain,
Oft turning others' leaves, to see if thence would flow
Some fresh & fruitful flowers upon my sunburned brain
But words came halting forth, wanting Invention's stay;
Invention, Nature's child, fled step-dame Study's blows,
And others' feet still seemed but strangers in my way.

Thus, great with child to speak, and helpless in my
throes, biting my truant pen, beating myself for spite,
'Fool,' said my Muse to me, 'look in thy heart and
write.'

"Sir Philip Sidney"

"From Sonnets of Astrophel"

عاشق بودن در حقیقت و مشتاق بودن برای بیان شعر و ابراز آن

که از رنج کشیدن لذت ببرد

و لذت باعث خواندن آن می‌شود و آن دانش را افزایش می‌دهد

دانش شاید موجب شود ببخشد و دلیل کسب فیض است

کلام‌های درست را طلب کردم برای تیره کردن صورت غصه

پژوهش کردن خوب است

بیشتر صفحات دیگران را ورق می‌زنم که ببینم در جریانند

بعضی گل‌های تازه و میوه‌ای بر روی مغز آفتاب خورده‌ام

ولی کلام ناتمام درخواست اختراع می‌کردند

اختراع، فرزند طبیعت، از ضربه‌های مطالعه پدری فرار کرد

و پاهای دیگران هنوز به نظرم غریب راه هستند

بلاخره چه لذت‌بخش است با فرزند حرف زدن

و بیچاره و در گیرودارم، قلم‌ام را گاز گرفته

خودزنی می‌کنم خودم را برای کینه

"دیوانه" گفت الهه شهر من به قلبت بنگر و بنویس

"سر فیلاپ سیدنی"

"از غزل‌های استروفیل"

Celia Celia

When I am sad and weary,

When I think all hope has gone,
When I walk along High Holborn
I think of you with nothing on.
"Adrian Mitchell"

سیلیا سیلیا
وقتی که غمگین و خسته‌ام،
زمانی که گمان می‌کنم امید ندارم،
و موقعی که پیاده‌روی می‌کنم
به یاد تو می‌افتم عریان‌تر از بابا طاهر همدانی
"آدرین میتشل"

I don't love you, not at all; on the contrary, I detest you
– You're a naughty, gawky, foolish Cindrella. You never
write to me; you don't love your husband; you know
what pleasure your letters give him, and yet you haven't
written him six lines, dashed off casually!
What do you do all day, Madam? What is the affair so
important as to leave you no time to write to your
devoted lover? What affection stifles and puts to one
side the love, the tender and constant love you promised
him? Of what sort can be that marvelous being, that new
lover who absorbs every moment, tyrannizes over your
days, and prevents your giving any attention to your
husband? Josephine, take care! Some fine night, the
doors will be broken open, and there I'll be. Indeed, I am
very uneasy, my love, at receiving no news of you; write
me quickly four pages, pages full of agreeable things
which shall fill my heart with the pleasant feelings. I
hope before long to crush you in my arms and cover you
with a million kisses burning as though beneath the
equator.

"Napoleon To Josephine"

عاشقت نیستم، هرگز، متنفرم، تو بد ذات، احمق و سربه هوا هستی
 هیچ وقت به من نمی نویسی عاشق شوهرت نیستی
 می دانی نامه هایت چه لذتی به او می دهند؟
 و هنوز شش خط مرتب ننوشتی!
 خانم تمام روز چه کار می کنی؟ چه چیزی آن قدر واجب است که
 وقتی برای نوشتن به معشوق وفادارت نداری؟ چه عواطفی از بین
 می برد عشقی دایمی که به او قول دادی؟
 چه چیزی تو را جذب و محو خود کرد که دیگر
 به همسرت توجه نمی کنی؟
 جوزفین خدا حافظ تو باشد، ولی یک شب خواهی دید که به زور در
 باز می شود و من آنجا خواهم بود.
 من خیلی ناراحتم که از تو هیچ خبری نگرفتم. زود باش چهار
 صفحه از چیزهای خوش آیند که دل شاد بشوم بنویس، با بهترین
 حال. امیدوارم به زودی دوباره توی بغلم باشی و باز بیوسمت.
 "ناپلئون به جوزفین"

The Sun Rising

Busy old fool, unruly Sun, why does thou thus,
 Through windows and curtains call on us?
 Must to thy motions lovers seasons run?
 Saucy pedantic wretch, go chide
 Late schoolboys and sour apprentices,
 Go tell court-martials, that the King will ride,
 Call country aunts to harvest offices;
 Love, all alike, no season knows, nor clime,
 Nor hours, days, months, which are the rags of time.
 Thy beams so reverend & strong why should thou think?
 I could eclipse and cloud them with a wink,
 But that I would not lose her sight so long:

If her eyes have not blinded thine,
Look, and tomorrow's late, tell me,
Whether both the India's of spice and mine
Be where thou left them, or lie here with me.
Ask for those Kings whom thou saw yesterday,
And thou shall hear, All here in one bed lay.
She's all States, and all Princes, I, nothing else is.
Princes do but play us; compared to this,
All honor's mimick; All wealth alchemy.
Thou sun art half as happy as we,
In that the world's contracted thus;
Thine age asks ease, and since thy duties be
To warm the world, that's done in warming us.
Shine here to us and thou art everywhere;
This bed thy center is, these walls, thy sphere.
"John Donne"

طلوع خورشید

نادان کهنه‌ی پرکار، خورشید غم انگیز، چرا چنین می‌کنی؟
داخل پنجره‌ها و پشت پرده‌ها می‌آید
آیا باید با حرکت عاشقان همسو باشد
موشکاف پررو و بی‌وجدان برو سرزنش کن
شاگردان آخر و کارآموزان ترش‌رو
برو به دادگاه نظامی بگو که شاه سوار خواهد ماند
زنگ بزن به عمه‌های ممالک که پست و مقام کسب کنند
عاشق بودن بدون فصل و بدون سرزمین
نه ساعت نه روز نه ماه که کهنه‌های زمانند
پرتوهایت بسیار قوی هستند
با چشمک آبر کسوف یا خسوف می‌شود
ولی برای طولانی مدت از دیدم دور نمی‌ماند

اگر من را کور نکردند فردا دیر است به من بگو
تو خواهی شنید همه‌اش در تختم که او در همه حال امیران است
امیران با ما بازی می‌کنند با مقایسه به این
تمام افتخار یک مسخرگی است و تمام ثروت یک کیمیا
ای خورشید تو نصف شادی ما را نداری
چون تو گرم می‌کنی جهان را ما راحتی می‌طلبیم
بدرخش اینجا ای تویی که در همه جا هستی
"جان دان"

How Do I Love Thee?

How do I love thee? Let me count the ways.
I love thee to the depth and breadth and height
My soul can reach, when feeling out of sight
For the ends of Being and ideal Grace.
I love thee to the level of every day's
Most quiet need, by sun and candlelight.
I love thee freely, as men strive for Right;
I love thee purely, as they turn from Praise.
I love thee with the passion put to use
In my old griefs, and with my childhood's faith.
I love thee with a love I seemed to lose
With my lost saints – I love thee with all my breath,
Smiles, tears, of all my life! – and, if God choose,
I shall but love thee better after death.
Elizabeth Barrett Browning

چطور عاشق تو هستم؟

چطور عاشق تو هستم؟ بگذار راهها را بشمارم
عاشقتم تا عمق، وسعت و فرازی که روحم می‌رسد

زمانی که از دید دور است
برای رسیدن به بودن و فیض و آرمان
عاشقتم تا ساک‌ترین نیاز روزمره برآورده شود
آزادانه عاشقتم چنان که ما برای درستی زنده هستیم
خالصانه عاشقتم چنان که تماماً تو را ستایش می‌کنم
عاشقتم با شور شغلم و ایمان کودکی‌ام
عاشقتم با عشقی که انگار از دست دادم با رفتن مقدسین
عاشقتم با تمام نفس، خنده و اشک‌های زندگی‌ام
و اگر خواست خدا باشد بیشتر عاشق خواهم بود بعد از مرگ
"الزابت بارت برانینگ"

I Threw It All Away
I once held her in my arms,
she said she would always stay.
But I was cruel, treated her like a fool, I threw it all away
Once I had mountains in the palm of my hand,
And rivers that ran through every day.
I must have been mad, I never knew what I had,
Until I threw it all away.
Love is all there is, it makes the world go 'round,
Love and only love, it can't be denied.
No matter what you think about it
You just won't be able to do without it
Take a tip from one who's tried.
So if you find someone that gives you all of her love,
Take it to your heart, don't let it stray,
For one thing that's certain, you'll surely be hurtin',
If you throw it all away.
"Bob Dylan"

هر چه بود انداختم دور
یک زمان او را در داشتم
گفت همیشه می ماند
ولی من بی رحم بودم و او را احمق فرض کردم
هر چه بود انداختم دور
یک زمان کوهها را در دستانم داشتم
و رودها که روزها از آنها می گذرند
دیوانه بودم چون نمی دانستم چه داشتم
تا وقتی که او را از دست دادم
فقط عشق است و آن دنیا را می چرخاند
فقط و فقط عشق
نمی توانیم منکرش شویم
درباره ی هر چه فکر کنی
نمی توانی بدون عشق زندگی کنی
این پند را از کسی بشنو که امتحانش را پس داده
پس اگر کسی را پیدا کردی که عاشق تو است
قدرش را بدان و حفظش کن، چون اگر بپرد درد دارد
دانستن این که: هر چه داشتی انداختی دور
"باب دیلن"

It is difficult to define love. But we may say
That in the soul, it is a ruling passion; in the mind,
It is a close sympathy and affinity; in the body,
A wholly secret and delicate longing to possess
What we love – and this after much mystery.
"Francois, Duc de La Rochefoucauld"

کار دشواری است معنی کردن عشق، ولی شایسته است گفتن این
که در روح آدم یک شور رایج است و در مغز همدردی و پیوستگی
و در جسم کاملاً یک رمز و تمایل ظریف برای مالک شدن؛
آن چیزی که عاشق‌اش هستیم و به آن می‌رسیم بعد از معماها.
"فرنسوا، دوک ده لا رخفوکالد"

Love Letter

My dearest Girl, this moment I've set myself to copy some verses out fair. I can't proceed with any degree of content. I must write you a line or two and see if that will assist in dismissing you from my Mind for ever so short a time. Upon my Soul I can think of nothing else. The time is passed when I had power to advise and warn you against the unpromising morning of my Life. My love has made me selfish. I cannot exist without you. I am forgetful of every thing but seeing you again - my Life seems to stop there - I see no further. You've absorbed me. I have a sensation at the present moment as though I was dissolving - I should be exquisitely miserable without the hope of soon seeing you. I should be afraid to separate myself far from you. My sweet Fanny, will your heart never change? My love, will it? I have no limit now to my love - Your note came in just here - I can't be happier away from you. 'Tis richer than an Argosy of Pearls. Don't threaten me even in jest. I've been astonished that Men could die Martyrs for religion - I've shuddered at it. I shudder no more - I could be martyred for my Religion - Love is my religion - I could die for that. I could die for you. My creed is Love and you are its only tenet. You've ravished me away by a Power I cannot resist; and yet I could resist till I saw you: and ever since I've seen you I've endeavored often to reason against the reasons of my Love. I can do that

no more – the pain would be too great. My love is
selfish. I can't breathe without you. Yours forever,
"John Keats"
"Letter to Fanny Brawne, 1819"

عشق نامه

عزیزترین دخترم، در این لحظه من دارم از شعر رونویسی می‌کنم
من نمی‌توانم با هیچ مسأله دیگر مشغول باشم. باید چند خط به تو
بنویسم که ببینم می‌توانم برای یک مدت، هر چند کوتاه،
فراموشت کنم. ولی در باره چیز دیگری نمی‌توانم فکر کنم. زمانست
گذشته که قدرت داشتیم تو را نصیحت کنیم. صبح نومید کننده‌ام
رسید و عشقم خودخواهم کرد. بی تو نمی‌توانم باشم. به جز تو
هیچی به یاد ندارم. تو مرا جذب و محو کردی، حسی دارم که دارم
حل می‌شوم. می‌ترسم از تو دور بشوم، عزیزم. فانی، بی تو
بیچاره‌ام، تصمیم تو هرگز عوض نمی‌شود؟ حتی به شوخی هم من
را تحدید نکن. تعجب می‌کردم که چطور آدم‌ها شهید
دین‌های‌شان می‌شدند. ولی الان فهمیدم که من می‌توانم برای
دینم شهید بشوم. عشق دین من است. برای آن زنده‌ام و برای آن
هم حاضرم ترک دنیا کنم. برای تو می‌توانم بمیرم عزیزم، فانی. تو
من را از خودم بی‌خود کردی و بدون تو من نمی‌توانم نفس بکشم،
ای هم نفس.

"جان کیتس"

"نامه به فانی بران، ۱۸۱۹"

Day of These Days

Such a morning it is when love leans through geranium
windows and calls with a cockerel's tongue.

When red-haired girls scamper like roses over the rain
green grass; and the sun drips honey.
When hedgerows grow venerable, berries dry black as
blood, and holes suck in their bees.
Such a morning it is when mice run whispering from the
church, dragging dropped ears of harvest.
When the partridge draws back his spring and shoots
like a buzzing arrow over grained and mahogany fields.
When no table is bare, and no beast dry, and the tramp
feeds on ribs of rabbit.
Such a day it is when time piles up the hill like
pumpkins, and the streams run golden
When all men smell good, and the cheeks of girls are as
baked bread to the mouth.
As bread and beanflowers the touch of their lips, and
their white teeth sweeter than cucumbers.
"Laurie Lee"

روز این روزها

چنان صبحی است که پرتو عشق می آید داخل پنجره‌های با
شمعدانی و با زبان خروس صدای مان می‌کند،
زمانی که دخترهای مو قرمز در چمن باران زده می‌دوند،
وقتی بوته‌های پرچین ارجمند می‌شوند و زنبورها توت‌های سیاه‌تر
از خون را می‌مکنند،
چنان صبحی است که موش‌ها می‌دوند،
در گوشه حرف زدن از کلیسا، بردن محصول پوست کنده
بر روی دوش،
وقتی کبک جهش‌اش را به عقب می‌کشد و می‌پرد مثل یک تیر
دور کشتزارها،
زمانی که هیچ میزی خالی نیست و هیچ حیوانی گرسنه نیست،

چنان روزی است که تپه مثل کدو تنبل و نهرها پر از طلا و برای
همه مردمان بوی خوش است.
"لاری لی"

My Old Dutch

We've been together now for forty years,
And it don't seem a day too much;
There ain't a lady living in the land
As I'd swap for my dear old Dutch.
I calls her Sal; Her proper name is Sarah
And you may find a gal you'd consider fairer.
She ain't an angel – she can start
Adjourning till it makes you smart
She's just a woman, bless her heart
Is my old gal...

We've been together now for forty years,
And it don't seem a day too much;
There ain't a lady living in the land
As I'd swap for my dear old Dutch.

I see you, Sal
Your pretty ribbons sportin'
Many years now, old gal,
Since them young days of courtin'.
I ain't a coward, still I trust
When we've to part, as part we must,
That Death may come and take me first
To wait...my pal.
"Albert Chevalier"

هلندی قدیم‌ام

ما چهل سال است که با هم هستیم
و به نظر یک روز هم نمی‌آید

زن نیست روی این زمین
چرا که با هلندی عزیزم عوض می‌کردم

صدایش می‌کنم صل ولی اسمش سارا است
و شما شاید یک زن شایسته‌تر پیدا کنید
او فرشته نیست، ولی می‌تواند شروع کند
موکول کردن چیزی تا با هوش بشوید
او فقط یک خانم است خدا حفظ کند زخم را

ما چهل سال است با هم هستیم
و به نظر یک روز هم نمی‌آید
زن نیست روی زمین
چرا که با هلندی عزیزم عوض می‌کردم

صل می‌بینم تو را با آن روبان‌های زیبا که پوشیدی
خیلی سال است تا آن سال‌هایی که تازه با هم آشنا شدیم
من ترسو نیستم و احتمال دارد که من اول از دنیا خواهم رفت
"آلبرت چیولیر"

Romance

I will make you brooches and toys for your delight
Of birdsong at morning and starshine at night.
I'll make a palace, fit for you & me,
Of green days in forests & blue days at sea.
I'll make my kitchen & you shall keep your room,
Where white flows the river and bright blows the broom,
And you shall wash your linen and keep your body white

In rainfall at morning and dewfall at night.
And this shall be for music when no one else is near,
That fine song for singing, the rare song to hear!
That only I remember, that only you admire,
Of the broad road that stretches and the roadside fire.
"Robert Louis Stevenson"

سنجاق و اسباب بازی برای دلخوشی ات فراهم می‌کنم
از آواز پرندگان در صبحگاه و نور ستارگان در وقت شب.
برای مان کاخ می‌سازم از روزهای سبز در جنگل و آبی در دریا.
آشپزخانه خودم درست می‌کنم و تو اطاق خودت را نگه دار
جایی که سپیدرودی در جریان و جارویی درخشان است
و تو خواهی کتانت را بشویی و بدنت را تمیز نگه داری
با طلوع باران و شب‌نم غروب ظهور این موزیک در عدم هستی
است

آن موزیک متعالی برای آواز و پرواز است
و من خاطر م هست که تو می‌پسندی
از جاده پهناور زندگی و از هر آتشی که تندتر است.
"رابرت لویس استیونسان"

When love beckons to you, follow him,
Though his ways are hard and steep.
And when his wings enfold you yield to him,
Though the sword hidden among his pinions may wound
you.
And when he speaks to you believe in him,
Though his voice may shatter your dreams as the north
wind lays waste the garden.
For even as love crowns you so shall he crucify you.

Even as he is for your growth so is he for your pruning.
Even as ascends to your height and caresses your
tenderest branches that quiver in the sun,
So shall he descend to your roots and shake them in their
clinging to the earth.
Like sheaves of corn he gathers you unto himself.
He threshes you to make you naked.
He sifts you to free you from your husks.
He grinds you to whiteness. He kneads you until you're
pliant;
And then he assigns you to his sacred fire, that you may
become sacred bread for God's sacred feast.
All these things shall love do unto you that you may
know the secrets of your heart, and in that knowledge
become a fragment of Life's heart.
"Khalil Gibran"
"From The Prophet"

زمانی عشق صدايت می کند پیگیرش بشو
گرچه راه سخت و شیب دار است
و بگذار بال هایش تو را بغل کنند
حتی اگر شمشیر پنهانش آسیب ایجاد کند
و وقتی صحبت می کند باورش کن
حتی اگر صدایش رویاهایت را از بین ببرد
همان طور که عشق حیات بخش است، مرگ آور هم هست
همان طور که برای رشد هست، برای هرس هم هست
همچنان که معراج می کند گرم کند شاخه‌هایی که سردند
هبوط هم می کند که تکان بدهد ریشه‌هایی را که به زمین
چسبیده‌اند
مثل دسته بلال تو را به خودش جمع می کند

که از پوست در می‌آیند که عریان شوند
او الکت می‌کند که از پوست آزاد شوی
و آسیابت می‌کند که سفید شوی و خمیر نرم
آمده برای آتش مقدس و پخته شدن نان خدا
تمام این چیزها عشق است که بدانی رموز درونت را
و با آن علم نقش خود را کامل تر ایفا کنیم.

"خلیل جبران"

"از پیغمبر"

She Tells Her Love While Half Asleep

She tells her love while half asleep,
In the dark hours, with half-words whispered low:
As Earth stirs in her winter sleep
And puts out grass and flowers
Despite the snow, despite the falling snow.
"Robert Graves"

عشق‌اش را نیمه هوشیار ابراز می‌کند
در ساعت‌های تاریک با کلمات بریده و در گوشه
همان‌طور که دنیا می‌چرخد در خواب زمستانی‌اش
و باعث رشد چمن و گل می‌شود
با وجود بودن برف، با آمدن برف.
"رابرت گروس"

We'll Go No More A-Roving
So we'll go no more a-roving
So late into the night,

Though the heart be still as loving,
And the moon be still as bright.
For the sword outwears its sheath,
And the soul wears out the breast,
And the heart must pause to breathe,
And love itself have rest.
Though the night was made for loving,
And the day returns too soon,
Yet we'll go no more a-roving
By the light of the moon.
"Lord Byron"

ما دیگر دور نخواهیم رفت
پس ما دیگر دور نخواهیم رفت تا وسط‌های شب،
گرچه قلب همان قدر عاشق است و ماه همان‌طور درخشنده
شمشیر بیشتر دوام دارد تا جلدش
و روح هم زنده‌تر از سینه است
چون قلب باید مکس کند برای تنفس
و خود عشق استراحت کند.
گرچه شب برای عشق‌ورزی است و روز زود می‌رسد
و لیکن ما دیگر دور نخواهیم رفت از طریق نور مهتاب.
"لورد بیرون"

I hold it true, whatever befall.
I feel it, when I sorrow most;
'Tis better to have loved and lost
Than never to have loved at all.
"Tennyson"
"From In Memoriam"

در حقیقت می‌دانم که هرچه پیش می‌آید

برای تکامل مان نیاز داریم
چون بهتر است عشق بورزیم و از دست بدهیم
تا اینکه هرگز تجربه عشق نداشته باشیم.
"تنیسان"
"از در خاطراتم"

References

1. The Language of Love Edited by Susan Polis Shutz.
2. Love: A Keepsake Printed by W & J Mackay Limited.